شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم

۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۲

۱۵ شوال ۱۴۴۴

شماره ۳۹۳۳

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۵٪

صبح ۱۱	۱۰° ↓ ۲۲° ↑
ظهر ۲۰	
عصر ۲۱	شب ۱۴

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۱۱
- غروب آفتاب ۱۸:۲۳:۰۰
- اذان مغرب ۱۸:۴۲:۴۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰:۱۱
- اذان صبح فردا ۰۲:۵۶:۰۰
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۲:۲۲

استوری گرام

حکایت پاره آجر و حکایت یونولیت



امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

مرد صاف و ثروتمندی که دارای یک شرکت صادرات و واردات (با گرایش واردات) و تعدادی مغازه در پاساژهای تهران و مشهد و فیروزکوه و یک ویلای فوق لاکچری در شمال بود، برای خرید یک اتومبیل گران‌قیمت به یکی از نمایشگاه‌های اتومبیل واقع در عباس‌آباد مراجعه کرد.

پس از انجام معامله و ثبت سند محضری، سوار اتومبیل شد و به طرف منزل به راه افتاد، اما به‌جای عبور از مسیر همیشگی بزرگراه، وارد یکی از فرعی‌های کم‌رفت‌وآمد شد تا بتواند با اتومبیل فوق لاکچری‌اش مقداری بگازد.

هنوز به اواسط فرعی نرسیده بود که ناگهان از بین اتومبیل‌های پارک‌شده در کنار خیابان، پاره‌آجری به سمت خودرو او پرتاب شد. پاره‌آجر نخست به شیشه جلو اتومبیل برخورد کرد و آن را ترکاند و سپس روی کاپوت اتومبیل افتاد. مرد ترمز کرد و از اتومبیل پیاده شد و به طرف محل پرتاب سنگ رفت و پسرکی را دید که در حال گریه‌کردن بود. گوش پسرک را گرفت و گفت: زدی ماشینم را فلان کردی، گریه هم می‌کنی؟ پسرک گفت: برای آن گریه نمی‌کنم. برای این گریه می‌کنم. و با دست گوشه پیاده‌رو را نشان داد که در آن ویلچری واژگون‌شده قرار داشت که مرد کجی از روی آن به زمین افتاده بود.

مرد، به سمت مرد کج رفت و او را از روی زمین بلند کرد و خاکش را تکاند و روی ویلچر نشاند. سپس بار دیگر گوش پسرک را گرفت و گفت: خب، حالا چی؟ پسرک گفت: من مدتی است در اینجا ایستاده‌ام و منتظرم تا کسی عبور کند و از او بخواهم که بیاید و بابای کج من را از روی زمین بلند کند، اما هیچ‌کس توقف نکرد. مرا ببخشید، من مجبور شدم این کار را بکنم. مرد گفت: خاک بر سرت. نمی‌توانستی مقوایی، یونولیتی، کاغذی، پارچه‌ای، پلاستیکی، چیز سبکی پرت کنی که هم جلب توجه کند، هم این گند را نزنی؟ پسرک گفت: شعورم قد نداد.

مرد با تأسف نگاهی به اتومبیل و سپس به پسرک و سپس به مرد کج انداخت و گفت: خب دیگر. کاری است که شده. وی افزود: بیا اقلا نتیجه حکمت‌آمیز و پندآموزی بگیریم که به این همه خسارت بیرزد.

در این لحظه مرد کج جلو آمد و رو به مرد صاف کرد و گفت: من بگیرم؟ مرد صاف گفت: بگیر. مرد کج گفت: بیاییم در زندگی آن‌قدر با سرعت حرکت نکنیم که دیگران برای جلب توجهمان مجبور شوند پاره‌آجر به طرفمان پرتاب کنند.

مرد گفت: درست است که در آن به بد بودنِ پرتاب آجر اشاره‌ای نشده بود، اما باز از هیچی بهتر بود. سپاس. یک‌بار دیگر گوش پسرک را پیچاند و سوار اتومبیلش شد و رفت.

مرد کج هم که در واقع کج نبود و خودش را به کجی زده بود به همراه پسرش از آنجا دور شدند، اما مرد صاف این صحنه را دید و از آن پس تا پایان عمر با میزانی از سرعت حرکت کرد که دیگران برای جلب توجهش حداکثر مقوا یا پلاستیک یا یونولیت به طرفش پرتاب کردند.

اول شخص

استادِ استادان

یادی از بدیع الزمان فروزانفر، ادیب فقید خراسانی، هم‌زمان با زادروزش



امید حسینی نژاد
روزنامه نگار

هرکس که دل در گرو مثنوی معنوی جلال الدین بلخی داشته باشد به یقین نام یکی از بزرگ‌ترین شارحان خراسانی این کتاب به گوشش رسیده است. بدیع الزمان فروزانفر که زاده بشرویه است در خاندان فضل و فضیلت دیده به جهان گشود. پس از گذراندن سال‌های نخست تحصیل به مشهد رفت و از محضر ادیب نیشابوری اول بهره برد. پس از گذشت سال‌ها به تهران رفت و در آنجا نیز مدارج علمی را یکی پس از دیگری طی کرد و به عنوان استاد وارد دانشگاه تهران شد. بزرگان ادبیات، فروزانفر را محقق و دانشمندی نستوه در عرصه تحقیقات ادبی و عرفانی می‌دانند. او را به سبب دانش عمیق و پرمایه‌اش در زبان و ادبیات فارسی و عربی و احاطه‌ای که در حوزه‌های عرفان، منطق و حکمت داشت، «استاد استادان» لقب داده‌اند. او را که عمری در راه مولانا پژوهی با مثنوی و دیگر آثار مولانا حشرونشر داشته، هم پایه مصحح برجسته مثنوی «رینولد نیکلسون» سوئدی می‌دانند. آثار قلمی استاد فروزانفر در حوزه مولوی شناسی هنوز از مهم‌ترین و اصلی‌ترین مراجع و مآخذ پژوهشگران کنونی است. نام فروزانفر یادآور کتاب «شرح مثنوی شریف» است. حاصل چهل سال تحقیق و پژوهش راستین او در حوزه عرفان. بدیع الزمان، مولوی شناس برجسته معاصر در خانواده‌ای مذهبی و اهل دانش تربیت یافت. از همان دوران کودکی و نوجوانی نبوغش در شعر و شاعری مایه اعجاب صاحب‌دلان و اهالی شعر بود. همان زمان که در منزلِ «میرزا آقای جواهری» پدر «محمود فرخ» شاعر که دیدارگاه اهل ادب و فضل بود در پاسخ به حاضران گفت: چه نوع شعری بخوانم؟ قصیده؟ غزل؟ قطعه؟ مثنوی؟ کدام یک؟ گفتند: قصیده را، زیرا دشوارترین قالب شعری است. بدیع الزمان گفت: از قصاید عربی ام بخوانم یا از قصاید فارسی ام. حاضران با شنیدن این سخن در شگفت شدند و حیرت زده به دو قصیده عربی و فارسی او گوش سپردند. در کودکی قرآن را از حفظ می‌خواند. پس از فراگیری مقدمات علوم قدیم نزد پدر، به حوزه درس ادیب نیشابوری استاد بنام مشهد راه می‌یابد و پس از مدتی در شمار شاگردان برجسته او درمی‌آید. در سن شانزده سالگی است که برای همیشه راهی تهران می‌شود. در آغاز با اشعاری که می‌سراید آوازه شاعری‌اش در همه جا می‌پیچد تا جایی که گفته شده با سرودن قطعه‌ای در وصف بهار و مدح قوام السلطنه والی خراسان، عنوان «بدیع الزمان» را از او می‌گیرد. فروزانفر در تهران، آشنایی با اهالی علم و فضل چون علامه «محمد قزوینی»، «شمس العلماء گرکانی»، «ذکاء الملک فروغی»، «میرزا رضاخان نائینی» و شمار دیگری را غنیمت می‌شمرد و از محضرشان بهره‌ها می‌برد. پس از ورود به عرصه سیاست، شعر و شاعری را کنار می‌گذارد. دیگر خوش ندارد او را به شاعری بشناسند. «او جز در مواقع لزوم شعر نمی‌گفت و چون دوست هم نمی‌داشت که به شاعری مشهور شود بدون هیچ اجباری شاعری نمی‌کرد.» فروزانفر به گواه استادان، همکاران و شاگردانش، استادی بی‌بدیل بود که در کنار علم و دانش فراگیر و کم نظیرش در حوزه ادبیات فارسی و عربی، هوش سرشار و حافظه فوق‌العاده و شخصیتی مطبوع و شوخ طبع داشت. او که از زمان تأسیس دانشگاه تهران، استاد دانشکده ادبیات شد، فروزانفر بیش از شاعری به محقق و پژوهشگری نستوه در عالم مولوی پژوهی مشهور است. عشق و علاقه به مولانا و آثارش چنان شوق و اشتیاقی در نهادش شعله ور کرد که عمری را در تحقیق و تدقیق در حوزه عرفان پژوهی گذراند.



استادان او به ویژه «ادیب پیشاوری» که خود دل سوخته مولانا بود در ایجاد این شیفتگی و عشق تأثیر بسزایی داشت. هنوز هم آثار او در صدر منابع محققان برای آشنایی بیشتر با ادبیات ایران‌زمین قرار دارد و نام او همیشه بر تارک زبان و ادبیات این مرز و بوم می‌درخشد.

کوچه

رسانه ای به نام اَبرو!



غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

برخی آیات و احادیث، از گذشته‌های دور برای آدم چراغ می‌شوند و تا همیشه هم پرتو می‌افشانند.

از این جمله است برای من این کلام مولا علی(ع) که می‌فرماید: اَتَزعَمُ اَنَّکَ جِرمٌ صَغِیرٌ وَ فِیکَ انطَوَی العَالَمُ الاَکبَر؛ شما فکر می‌کنید یک موجود کوچک هستید، در حالی که کل جهان در درونتان نهفته است. واقعا چنین است. به خودمان در آینه نگاه کنیم، به فهم تازه از کلام امام خواهیم رسید و آیات الهی را به چشم خواهیم دید.

اصلا چهره خود ما کتابی است برای خواندن آیات. هرکدام از اجزای صورت، خود یک کتاب مجزاست برای تجزیه و تحلیل عنایت‌های الهی به انسان. اگر بتوانیم به درک حقیقت‌های واقعی شده در صورت برسیم، در ایمانمان هم به صداقت خواهیم رسید.

همین ابرویی که بالای چشم است خودش یک دنیای ویژه است. نه از این جهت که اگر کسی بگوید بالای چشمت ابروست، گره بزنی به ابرو و دست و یقه‌اش را بگیری، نه. اتفاقا اگر کسی آدرس ابرو را بالای چشمت داد باید دیده به معنا بگشایی برای تماشای الطاف الهی.

من این گزاره را پسندیدم که بنده خدایی نکته بین در فضای مجازی، به این حقیقت چنین توجه داده بود که؛ «به ابروهام نگاه می‌کنم و یاد وقتایی می‌افتم که تو با همین تارهای کوتاه مو اجازه نمیدی عرق وارد چشمای من بشه. یا وقتی که توی بارون اونارو چتر چشمای من قرار میدی تا بتونم باز نگهشون دارم و به مسیرم ادامه بدم.» دقیق توجه کرده بود به کارکرد ابرو که می‌تواند مثل چتر عمل کند. می‌تواند به باز بودن چشم‌ها امتداد بدهد. با باز بودن چشم، او را به سلامت از موانع عبور دهد.

او در همین پُست، به این نکته ظریف هم توجه کرده و به‌تبع توجه داده است که؛ «حتی جهت رویش ابروهام رو هم جوری طراحی کردی تا قطرات آب یا عرق روی اون سُر بخورند و از گوشه خارجی چشم‌هام روی صورتم جاری بشن.» یعنی در مسیری که نه تنها هیچ ضرری ندارد که طراوت هم می‌بخشد به‌گونه‌ها. عجیب است این حکایت ابرو نه فقط برای محافظت از چشم که در جای خود یک رسانه تمام است. یک ظرفیت بی‌بدیل در انتقال حس و پیام. بی‌آنکه نیاز به مترجم داشته باشد، حرف خود را به همه، با هر زبان که باشند منتقل می‌کند.

این را هم نویسنده پست به خوبی دیده و نوشته است: «علاوه بر همه این‌ها؛ تقریبا تمام احساساتم رو می‌تونم با حرکت دادنشون نشون بدم.» و این طرفه نکته و نگاه که؛ «و اگه اونا رو نداشتم؛ حتی خنده‌هام هم ترسناک و بی‌روح می‌شدن...» واقعا حکایت‌ها دارد ابرو که فهم آن به درک آدمی آبرو می‌دهد. او را به تأملاتی می‌خواند که انسان را به عبودیت می‌رساند. باری، ما اگر در آینه نگاه کنیم، آیات الهی را خواهیم دید. آیاتی که برای ما مثل پیغام می‌شود. پیغامِ دوست برای برگشتن به خانه پدری که همان بهشت است....

به قول خدا

به یکدیگر خوش گمان باشیم



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

گاهی کلمه‌ها می‌توانند سرچشمه سوءتفاهم باشند. گاهی ذهن آدمی می‌تواند آنچه با چشم‌هایش می‌بیند به گونه‌ای تعبیر کند که دور از واقعیت باشد. گاهی زبان می‌تواند عبارتی را بیان کند که طرف مقابل برداشتی غیر از آنچه درست است، داشته باشد. در این اوقات ما در زندگی روزمره‌مان از آن به سوءتفاهم تعبیر می‌کنیم. سوءتفاهم‌هایی که ریشه در کلام، زبان و رفتارهای ما نسبت به یکدیگر دارد.

سوءتفاهم‌هایی که می‌تواند ویرانگر دوستی‌ها، ارتباطات اجتماعی و حتی روابط خویشاوندی شود. گمان‌هایی که اغلب ذهنیت آدمی به واسطه پیش‌فرض‌هایی که دارد، به خاطر قضاوت‌هایی که هنوز از راستی و ناراستی‌اش اطمینان ندارد و به خاطر تجربه‌های پیشین از شناختی که از مسائل و آدم‌ها دارد ساخته می‌شوند. برای همین است که گاهی پیش از آنکه فردی لب به سخن باز کند می‌گوییم فلانی که حرف حساب نمی‌زند یا مثلا اگر فردی در حقمان خوبی کند با خودمان تصور می‌کنیم باز چه حساب کتاب و چه کاری با ما دارد. حتی اگر در گذشته فردی، زندگی سالم و درستی نداشته است پیش از آنکه رفتار امروزش را ببینیم بر معیار شناختی که از گذشته‌اش داریم درباره کارهایش حدس می‌زنیم. «گمان بد» همان روی دیگر سوءتفاهم‌هاست اما بارسنگین‌تری از حق‌الناس با خود به همراه دارد. اینکه با گمان نادرستی درباره دیگری قضاوت بدی کنیم. اینکه با گمان غلطی اطلاعات اشتباهی را درباره دیگران به زبان بیاوریم یا به دیگران منتقل کنیم، اینکه حتی جدا از آدم‌ها درباره اتفاق‌های روزمره زندگی خودمان پیوسته گمان بد بزنیم و پیشاپیش از اتفاقات ناگوار استقبال کنیم، مسئله‌ای است که در آموزه‌های دینی بسیار مذمت شده است. گمان بد ویرانگر است، صاعقه‌ای است که می‌تواند هم آدمی را در روابط اجتماعی تنزل اخلاقی دهد و هم زندگی شخصی‌اش را به سمت اتفاقات بد و تلخی‌ها سوق دهد.

از این رو در فرازی از آیه ۱۲ سوره حجرات می‌خوانیم: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان‌ها [در حقّ مردم] بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه است.»



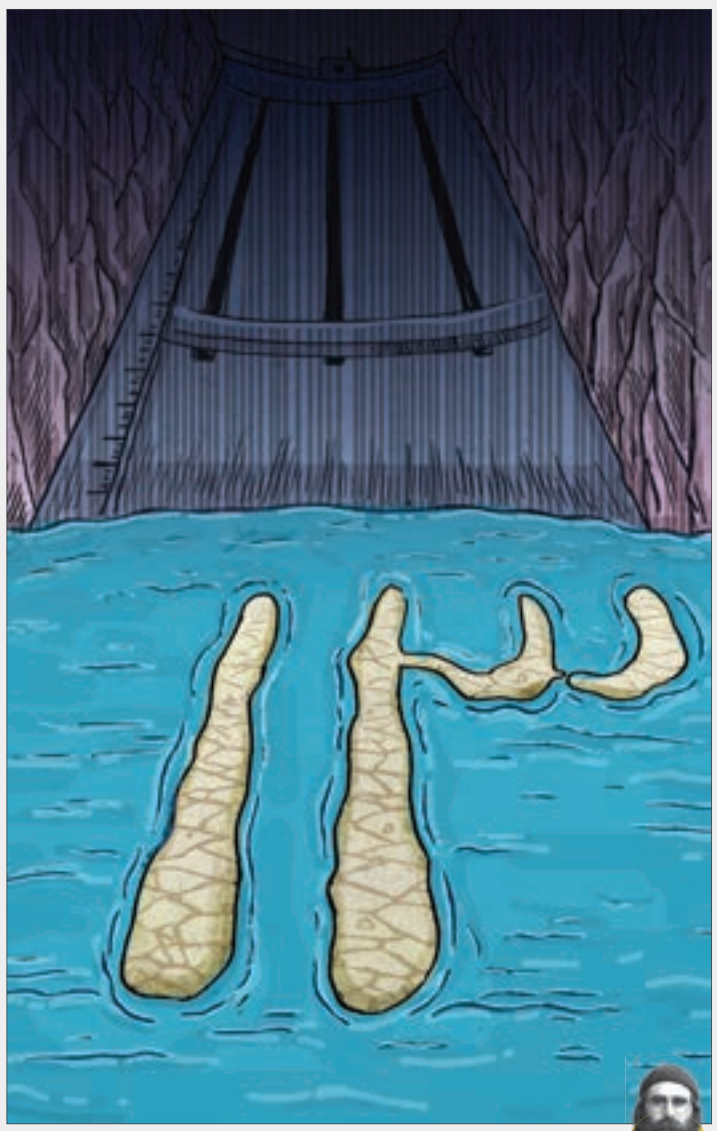
عکس روز

باران بهاری در شهر

باران و تگرگ بهاری و کاهش دما در دو روز گذشته مردم مشهد را غافل گیر کرد. به یمن این نعمت الهی اکنون هوای شهرمان در شرایط پاک و سالم قرار دارد.

عکس: احمد حسنی| شهرآرا

کارتون شهر



مدیر روابط عمومی اداره آب منطقه ای مشهد:

حجم آب سد دوستی به ۱۳ درصد رسید.

رضا جنگی

شوخی بی‌شوخی

کولیک ندارم، کمی غم دارم!

اعتراض یک نورسیده به شیرخشک‌های نرسیده



مهدی محمدی
طنزپرداز

می‌دانم بچه سه ماهه حرف نمی‌زند، ولی ببینید چه شده است که من هم به حرف آمده‌ام.

نمی‌خواهم درباره گرانی هزینه به دنیا آمدنم در بیمارستان، آن هم یک بیمارستان کاملا دولتی، حرف بزنم چون هر چه بود تمام شد و خوشبختانه هرکسی فقط یک بار به دنیا می‌آید. می‌خواهم درباره گرانی شیرخشکی بگویم که در مدت دوسال پیشِ رو باید مصرف کنم و حالاحالاها با آن کار دارم.

این روزها می‌گویند ممکن است شیرخشک را با کارت ملی بدهند، فکرش را بکنید همان‌طور که ماشین‌ها با کارت سوخت بنزین می‌زنند، ما هم باید با کارت ملی شیرخشک بزنیم.

کاش حداقل شش ماه از تولدم می‌گذشت، بعد درگیر این قضایای خرید به شرط کارت ملی می‌شدم.

آخر چرا یک بچه نورسیده را که تازه رسیده این‌قدر نگران می‌کنید؟

من در دوران جنینی خودم صدای کلیپ‌هایی را که مامانم گوش می‌داد می‌شنیدم که توی آن‌ها درباره افسردگی مادران پس از زایمان حرف می‌زدند، ولی الان طوری شده است که نه تنها مامانم، که حتی خودم و بابا هم افسردگی حاد گرفته‌ایم.

تصورم این بود که وقتی به دنیا بیایم بابا هی من را بغل می‌کند و می‌اندازد بالا و هی می‌گیرد و مامانم نیز مدام می‌گوید: این جوری نکن مرد، خطرناکه، اما گویا دل و دماغ این کارها را ندارد. مخصوصا که نه تنها قیمت شیرخشک، بلکه قیمت پوشک، به‌سان یک موشک، قلبش را شکافته است.

شرایطشان را درک می‌کنم و گاه گریه‌ام را سر می‌دهم. مامانم به مامانش می‌گوید: فکر کنم این کولیک داره، دل درد داره. این قدر گریه می‌کنه.

درست است که دل پردردی دارم ولی کولیک ندارم و فقط کلی غم دارم.

البته فکر نکنید که من همیشه غم دارم چون امروز خیلی خندیدم، دایی کوچک من آمده بود و داشت با من دالی بازی می‌کرد.

من هم از خنده داشتم ریسه می‌رفتم. دایی فکر می‌کرد دارم به شکلک‌های او می‌خندم ولی نمی‌دانست من داشتم به حرف‌های کسی که توی تلویزیون پشت سرش می‌گفت مشکل کمبود و گرانی شیرخشک جدی نیست، می‌خندیدم.

الان هم می‌خواهم نیمه پرلیوان را از این جنبه نگاه کنم که چون شیرخشک کمتر می‌خورم، پس پوشک کمتری هم مصرف می‌کنم و کمکی هستم به اقتصاد خانواده.

ولی باور کنید خیلی گرسنه شده‌ام. صدای زنگ در آمد. خدا کند این بار بابا با دست خالی نیامده باشد.

مناجات و حکایات

این سخن برای آنکس است که او بسخن محتاجست که ادراک کند، اما آنک بی سخن ادراک کند باوی چه حاجت سخنست آخر آسمانها و زمینها همه سخنست پیش آنکس که ادراک میکند و زاییده از سخنست که کُنْ فَیَکُونْ پس پیش آنک آواز پست را میشنود مشغله و بانک چه حاجت باشد.

مولانا/ فیه ما فیه